



نگاه عارفانه به هستی در شعر قیصر امین پور

منصوره سلامت‌انگري

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

دکتر حسین منصوریان سرخ‌گریه

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۱/۲۲ تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۴/۱۴

چکیده

در متون کهن و آثار عرفانی ما عرفای بی‌شماری هستند که معتقدند چشم سر با غبار عادات پوشانده شده است و باید با چشم درون نگریم. بر پایه همین نظر کسانی چون مولوی به تولد معنوی معتقدند و عشق را مادر زیبایی می‌دانند. در میان معاصران سهراب سپهری کنار گذاشتن عادت‌ها را فرصتی برای زیباتر دیدن می‌داند. قیصر امین پور نیز برداشت و تلقی ما را از زشتی و زیبایی اصلاح می‌کند و غبار عادات را از روی چشمهای ما کنار می‌زند تا قادر به درک زیباییها باشیم. پاک و نیک نگرستن دو عنصر ویژه در شعر امین پور است. نگاه او به هستی مبتنی بر نگرشی عارفانه

است. از دریچه‌ی چشم او کل آفرینش زیبا و دلپذیر است و او خود را جزئی از این کل می‌بیند که با آن هم‌نوا می‌شود.

نگرش عارفانه‌ی قیصر امین پور را می‌توان تحت تأثیر مولوی و حافظ از گذشته و نیز سپهری از زمان حال دانست. در این نوشتار، سعی بر آن است که نگاه عارفانه او به هستی با گزینش نمونه‌هایی از اشعارش در دو مجموعه‌ی اخیر وی مورد تحلیل و واکاوی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: قیصر امین پور، هستی، نگاه، زیبایی، عارفانه.

۱. مقدمه

در عرصه عالم شما با کسانی مواجه می‌شوید که با روح زیبای خویش قادرند جهان را زیباتر ببینند. این نگاه متعلق به مردان نام آوری است که از معرفت عمیق هستی شناسانه بر خوردارند. در میان معاصران سهراب سپهری دارای چنین نگاهی است؛ در نگاه امین پور، هستی در مسیر رسیدن به حقیقت عشق گام بر می‌دارد و سرانجام معشوق را در وجود خویش می‌یابد.

او از طبیعت مدد می‌گیرد تا ما را با نگاه زیبای خود به زندگی آشنا سازد. «هستی» در نگاه او منبع الهام برای انسان و سرشار از راز است در این عرصه همه‌ی موجودات با یکدیگر خویشاوندند و بدی و زشتی را در آن راهی نیست. در واقع او بهشت درون خود را به بیرون می‌افکند و از این آشتی با طبیعت سرخوش و خرسند است.

به اجمال می‌توان گفت که وی در واقع به ما می‌آموزد تا نگاهی نو و تازه داشته باشیم و در هستی به دور از هر گونه تنگ نظری، سطحی نگری و پیشداوری ژرف اندیشی نماییم. در این جستار در نظر است با بررسی دو مجموعه‌ی آخر قیصر امین پور (گلها همه آفتابگردانند و دستور زبان عشق) نگاه عارفانه‌ی او به هستی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

۱-۱. پیشینه‌ی پژوهش

بسیاری از شاعران، منتقدان و صاحب‌نظران مطالبی را در نقد و بررسی اشعار قیصر امین پور ارائه داده‌اند که شماری از آنها در روزنامه‌ها و نشریات به چاپ رسیده است و برخی نیز به طور مستقل در فصلنامه شعر و کتابی به نام «رسم شقایق» که در واقع سوگنامه‌ی اوست، انتشار یافته

است. اما پژوهشی مستقل و کامل که به نقد و تحلیل اندیشه‌های عرفانی قیصر امین پور و نگاه عارفانه او به هستی اختصاص داشته باشد، صورت نگرفته است.

به چند مورد از مقالاتی که در آنها به بررسی اشعار امین پور پرداخته شده، اشاره می‌شود:

۱. محمود فتوحی (۱۳۷۳) در مقاله‌اش با عنوان «نگاهی در آیینه‌های ناگهان» در نشریه‌ی همشهری شماره‌ی ۵۰۵ یادآور شده است او از زمینی شدن هراس دارد و در پی پناهگاهی بر می‌آید که تا خود را از غوغای زمین برهاند پس به «عرفان و زیبایی» پناه می‌برد.
۲. محمد تقوی (۱۳۸۱) در مقاله‌ای با عنوان «سرنوشت من سرودن است» در نشریه‌ی سروش جوان شماره ۲۲ برخی از اشعار مجموعه‌ی «گلها همه آفتابگردانند» را مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر او شعر امین پور مالا مال از مضمون امید و افق‌های روشن آینده است و به خوبی توازن میان امید و ناامیدی با واقعیت بیرونی را حفظ می‌کند.
۳. جواد صالحی (۱۳۸۶) در «آینه‌ها همه آفتابگردانند» در فصلنامه‌ی شعر، سال دهم، شماره ۳۰، چاپ دوم، انتشارات سوره مهر گفته است: تعمیق شعر امین پور در ساختار و رفتارهای زبانی، همراه است با عمیق‌تر شدن نگاه او به هستی و هستها و رابطه‌ی آدمی با خود، هم نوعان و جهان. شعرهای او نما و شمایی است از نگاه ما به خود، دیگران و روابط ما با جهان هستی. در نهایت او دگرگونی جهان را معلول دگرگون شدن نگرش و بینش آدمی می‌داند.
۴. اسماعیل امینی (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «آفتابگردان، همه‌ی گل‌ها است» در فصلنامه‌ی شعر، سال دهم، شماره ۳۰، چاپ دوم، انتشارات سوره مهر، یادآور می‌شود که از «گلها همه آفتابگردانند» رایحه‌ی تمامی گل‌ها را می‌توان بوید و از آن میان البته تأثیر مولانا و حافظ از گذشتگان و فروغ و سپهری و شفیعی کدکنی از معاصران، بارزتر و محسوس‌تر است.
۵. محمدرضاسنگری (۱۳۸۶) در «کاشف فروتن اندیشه و مضمون» در فصلنامه‌ی شعر، سال دهم، شماره ۳۰، چاپ دوم، انتشارات سوره مهر درباره‌ی شعر امین پور چنین می‌گوید: اندوهی محسوس اما ژرف، پیرنگ آثار اوست. دردی عمیق که نیمکره مکشوف آن درد مردم و نیمه پنهان آن، دردهایی از جنس زخمهای روح متعالی است.

۶. مصطفی گرجی (۱۳۸۶) در «مهمترین موتیف‌ها و ویژگیهای ساختاری دستور زبان عشق» در کتاب ماه ادبیات شماره ۸ - پیاپی ۱۲۲ به ارتباط عشق و زیبایی در یکی از غزل‌های او پرداخته است. به نظر او برخی عشق را امری عینی (آفاقی) می‌دانند و خاستگاه آن را زیبایی (منشأ خارجی) می‌دانند. برخی نیز عشق را امری ذهنی (انفسی) می‌دانند و آن را خاستگاه زیبایی (از درون به بیرون) می‌بینند (رویگرد عرفانی).

۷. علی موسوی گرمارودی (۱۳۸۶) در «ایهام‌های ماهرانه» از کتاب رسم شقایق، سوگ‌نامه‌ی قیصر امین‌پور، انتشارات سروش، امین‌پور را تنها شاعر آیینی می‌خواند که در شعر خود عشق، عرفان و حماسه را در برابر و دوشادوش به کار می‌گیرد. همچنین او حافظ‌وار از ایهام‌های بسیار ماهرانه بهره می‌برد و شعرش در بردارنده‌ی ابهامی شاعرانه است و تأویل پذیر. اما در عین امتناع، سهل است. یعنی شعر قیصر، اگرچه در اوج و بر قله است، اما دیدنی، و ستاره است، اما چیدنی

۸. زین‌العابدین درگاهی (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «آزادی در سروده‌های قیصر امین‌پور» در کتاب ماه ادبیات، شماره‌ی ۲۳ «آزادی» در سروده‌های او را در مفهوم اولیه نجات از اسارت دشمن خارجی، در مفهوم رهایی از تعلقات و خواسته‌های نفسانی و در نهایت به مفهوم اجتماعی آن، رهایی انسان در معنی عام و مطلق می‌داند.

۱-۲. پرسش پژوهش

مهم‌ترین پرسشی که در نظر است در این پژوهش بدان پاسخ داده شود عبارت است از اینکه

نگاه عارفانه‌ی امین‌پور به هستی از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

۲. نگاه عارفانه‌ی امین‌پور به هستی

امین‌پور لحظه‌های غم و شادی زندگی ما را وصف می‌کند و در این راستا تلاش می‌کند تا نوع نگاه و تلقی ما را از زندگی با نگاه زیبا و ارزشمندی که در جان هستی تعبیه شده است گره بزند. نوع بینشی که او به ما می‌دهد سبب می‌شود تا زیبایی‌های هستی را با چشمی باز ببینیم.

در نگاه او عرفان و زیبایی؛ بهترین پناهگاه برای تسکین آلام روحی آدمی است. او همه‌ی ما را دعوت به زیبایی و درک مظاهر آن می‌نماید. عشق به تمام پدیده‌های هستی در نگاه شاعر جمع شده است و این حس زیبا در قالب تصاویری زنده و نافذ به مخاطب شعرهایش منتقل می‌شود. در مجموعه‌ی «گل‌ها همه آفتابگردانند» اندیشه‌های ناب عرفانی مطرح می‌شود که حاکی از نگاه عمیق امین پور به هستی است؛ او همه‌ی گل‌ها را وجودی واحد می‌بیند که هدفشان رسیدن به آفتاب است. در این مجموعه نیز او عشق را جوهر اصلی آفرینش می‌شمارد؛ همواره آرزویش این است که در این دنیای پر از خشونت؛ انسان از نگاهی صاف و زلال برخوردار باشد، تا بتواند از پنجره‌ی بهشت درون خویش به جهان بنگرد.

در مجموعه‌ی «دستور زبان عشق» عشق و عرفان و پناه جستن به معشوق ازلی، بخش مهمی از درون مایه‌ی شعرهای او را تشکیل می‌دهد. او به نوآوری می‌اندیشد، به همین سبب از ما می‌خواهد تا غبار عادات کهن را کنار بزنیم و به همه چیز، نگاهی نو و تازه داشته باشیم، تا آن‌ها را دوست‌داشتنی‌تر ببینیم. این در واقع ادامه‌ی همان بینش و تفکر عارفانه است که در مجموعه‌ی گل‌ها همه آفتابگردانند مشاهده می‌شود. وی بریدن از تمام قید و بندهای این جهان و رهایی از خود را معنای واقعی عشق می‌داند و ارزش وجودی و «من واقعی» انسان را یادآور می‌شود. در این مجموعه او نگاه خوشبینانه داشتن را توصیه می‌کند.

۱-۲. غبار عادات را کنار بزنیم

در کتاب نیلوفر خاموش؛ نویسنده مضامین مشترک شعر سپهری را «گل، آب و روشنی» می‌یابد و آنها را به عنوان «موتیف» در آن اشعار معرفی می‌کند. امین پور نیز در شعرش خواهان آن است که صفا و روشنی در زندگی جاری باشد و این خواسته در «غزل پنجره» با آوردن عناصری چون آب و آینه که نماد پاکی هستند در کنار پنجره که راهی است از درون به برون نمودار می‌شود؛ او با تکرار لفظ پنجره بر فقدان این بصیرت افسوس می‌خورد.

ای کاش جای این همه دیوار و سنگ آینه بود و آب و کمی پنجره
بویی زنان و گل به همه می‌رسید با برگی از کتاب و کمی پنجره

(امین پور، ۱۳۸۷):

(۱۲۶)

سالها پیش قیصر در مجله‌ی «سروش نوجوان» درباره‌ی بهار و نوروز و نفی کهنگی و تکرار چنین گفته بود: «هر چند خود بهار هم نوعی تکرار است؛ یعنی تکرار تازگی، اما حتی تکرار تازگی هم اگر تازگی نداشته باشد، تکراری و ملال آور است. راستی که میان بهار زمینی ما و بهار آسمانی عارفان، تفاوت از زمین تا آسمان است. عارفانی که دستور زبان ساده‌ی سوسن را می‌دانند و خط سبز چمن را می‌خوانند و اشارات بهار را از عبارات برگ‌ها در می‌یابند. شاید هم علت تکراری دیدن بهار، تکراری بودن خود ما باشد. شاید خود ما دچار بیماری همه گیر تکرار شده‌ایم که همه چیز را تکراری می‌بینیم. شاید تنها باید غبار عادت را از مسیر تماشا زدود. اما راستی که چه کار دشواری است، خانه تکانی!» (امین پور، ۱۳۸۶: ۳۰۱).

او در غزلی به نام «اخوانیه» که برای دوست شاعرش حسن حسینی سروده است بر این عقیده است:

تمام عبادات ما عادت است به بی‌عادتی کاش عادت کنیم...
 چه اشکال دارد پس از هر نماز دو رکعت گلی را عبادت کنیم؟
 چه اشکال دارد که در هر قنوت دمی بشنو از نی حکایت کنیم؟
 چه اشکال دارد در آیینه‌ها جمال خدا را زیارت کنیم؟
 بیا جیب احساس و اندیشه را پر از نُقل مهر و محبت کنیم
 (امین پور، ۱۳۸۷: ۶۴)

گرنش در برابر زیبایی با شکوه خلقت نمودی از فروتنی در برابر زیبایی خالق است. حتی در قنوت هم می‌توان نی‌نامه‌ی مولوی را زمزمه کرد مگر مضمون آن گله و شکایت از درد هجران و ناله از فراق محبوب نیست پس حکایت از زندگی هر انسانی است. این گردوغبار عادت است که همه‌ی افکار و اعمال ما را پوشانده است. نگاه ما همیشه باید نو و تازه باشد نه وابسته به عادت‌ها.

اگر سنت اوست نوآوری نگاهی هم از نو به سنت کنیم

(امین پور، ۱۳۸۷: ۶۷)

۲-۲. عشق، مادر زیبایی

در غزلِ معنایِ زندگیِ رهایی از بند تعلقات رمز سعادت بشر است. «ساحت عشق در افقی است که نه تنها فراتر از در بند خود بودن است که در تقابل با آن قرار دارد و معنای زندگی هم فراتر از زنده بودن قرار می‌گیرد. شاعر معنای زندگی و هدفِ راستین حیات آدمی را حافظ وار در اقرار بندگی و اظهار چاکری می‌داند.» (گرجی، ۱۳۸۶: ۷۱)

در بند خویش بودن معنای عشق نیست چونان که زنده بودن، معنای زندگی
غرق عرق زدست دلِ سرکشِ خودم شرمندگی است پیش تو اظهار بندگی
(امین پور، ۱۳۸۷: ۴۷)

در شعر «چیستان» او نیز باور دارد که بنیاد هستی را بر عشق نهاده‌اند و وجود آدمی با آن سرشته شده است پس آن کس آدم است که عاشق باشد و زندگی منهای عشق جان‌کندن و سقوط دائمی است.

ما گنه‌کاریم، آری، جرم ما هم عاشقی است آری اما آنکه آدم هست و عاشق نیست، کیست؟
زندگی بی‌عشق اگر باشد همان جان‌کندن است دم‌به‌دم جان‌کندن دل کار دشواری است، نیست؟
زندگی بی‌عشق اگر باشد هبوطی دائم است آن که عاشق نیست هم این‌جا هم آنجا دوزخی است

(امین پور، ۱۳۸۷: ۵۵)

«تنها تو می‌مانی» شعری است که مخاطب آن عشق است و او عشق را پویا و رونده و همیشه ماندگار می‌خواند، گرچه خودِ ما فراموش می‌شویم؛ اما عشقی که در وجود ماست هرگز نمی‌میرد. امین پور چون حافظ وجود عشق را برای همیشه بر جریده‌ی عالم ثبت شده می‌داند، چرا که همانند حافظ صدایی خوشتر از صدای سخن عشق نمی‌شناسد که در روزگار دوار جاودانه بماند؛

ای عشق از آتش اصل و نسب داری از تیرهٔ دودی، از دودمان باد
از خاک ما در باد بوی تو می‌آید تنها تو می‌مانی، ما می‌رویم از یاد

(امین پور، ۱۳۸۷: ۱۲۰)

در شعر «رازِ زیبایی» شاعر با طرح پرسشهایی به بررسی رابطه‌ی عشق و زیبایی می‌پردازد تا معلوم گردد کدام بر دیگری ترجیح دارد.

زایده‌ی چشم ماست زیبایی ؟ یعنی که جمال در نظر این است؟

آیا زیبایی ناشی از طرز نگاه و بینش ما نسبت به پدیده‌ها است؟ یعنی به عبارتی عشق ما در زیبایی است؟

یا چشم خود از جمال می‌زاید معنای بصیرت و بصر این است؟

آیا طرز نگاه و بینش ما وابسته به زیبایی اشیاء پیرامون ما است و معنی دیده‌ی بینا داشتن همین است؟ یعنی عشق فرزند زیبایی است؟

آنی که به چشم عاشقان «آن» است در منظر چشم بی‌نظر «این» است

مقصود از «آن» همان «حسن جاودان» است که در متون کهن ما سابقه دارد و منظور از «این» زیبایی صوری و ظاهری است.

دیدگاه شاعر در بیت پایانی می‌آید و او عشق را مادر زیبایی معرفی می‌کند.

زیبایی راز، راز زیبایی است آن راز نهفته در هنر این است

(امین پور، ۱۳۸۷: ۷۷)

این مضمون در غزل دیگری به نام «رویای آشنا» نیز آمده است:

از هر نظر تو عینِ پسندِ دلِ منی هم دیده، هم ندیده، پسندیده‌ام تو را

زیباپرستیِ دلِ من بی‌دلیل نیست زیرا به این دلیل پرستیده‌ام تو را

(امین پور، ۱۳۸۷: ۴۵)

اینگونه فروتنی در مقابل زیبایی و زیبا دیدن چیز جدیدی نیست بلکه ریشه در گذشته‌های دور دارد. در کتاب «باغ بی‌برگی» یادنامه‌ی «مهدی اخوان ثالث» مقاله‌ای از قیصر به چشم می‌خورد که در مورد زیبایی اینگونه داد سخن می‌دهد: «زیبایی، زیباست. و دیدن زیبایی، از آن زیباتر، و زیبا دیدن، از هر دو زیباتر. آه. خامشی بهتر؛ ورنه من نزدیک است به جایی برسم که بگویم انکار زیبایی، انکار خداست، و آنگاه می‌ترسم انکارم کنند.» (کاخی، ۱۳۸۶: ۱۷۲) اسپینوزا می‌گفت:

«عشق مادر زیبایی است نه فرزند آن، یعنی زیبا در نظر انسان چیزی است که به آن عشق می‌ورزد نه چیزی که زیباست مورد عشق انسان قرار می‌گیرد.» (دادبه، ۱۳۵۸: ۲۹۵)

۲-۳. آشتی با خود و طبیعت

در شعر «سفر در آینه» شاعر به دنبال «من» واقعی خویش است و وقتی که به آن می‌رسد می‌بیند آن گونه نیست که انتظارش را داشت پس در اندیشه‌ی آن است که از خود بگذرد تا به «خود» واقعی خویش برسد. یعنی گذشتن از تعلقات و هر آنچه حجاب چهره‌ی جان می‌شود، هر آنچه که نمی‌گذارد او از هزار آینه‌ی تو در تو خویشتن خویش را بیابد.

سالها دویده‌ام از پی خودم، ولی تا به خود رسیده‌ام، دیده‌ام که دیگرم
از هزار آینه تو به تو گذشته‌ام می‌روم که خویش را با خودم بیاورم
با خودم چه کرده‌ام؟ من چگونه گم شدم؟ باز می‌رسم به خود، از خودم که بگذرم؟
(امین پور، ۱۳۸۷: ۳۹)

این همان سیر انفس است یعنی شاعر در بخش پنهان وجود خویش به سیر و سفر می‌پردازد. قیصر ما را با سادگی و صمیمیتی که در عالم طبیعت است آشنا می‌کند و یادآور می‌شود که برای درک و دریافت مستقیم از طبیعت باید از اشیا و جهان آشنایی زدایی کنیم.

بی‌رنگی

اگر نه رنگ، / اگر نه چشمواره‌های تنگ بود /

(امین پور، ۱۳۸۷: ۵۳)

عنوان این شعر نیمایی ما را به یاد داستانی از مثنوی مولوی می‌اندازد (شغال در خم رنگ و دعوی طاووسی کردن) از دفتر سوم. همه‌ی گرفتاریها و مشکلات از همین تلون است؛ چرا اسیر رنگ شده‌اید. بی‌رنگی بهترین رنگ است. مولوی عالم بی‌رنگی را دوست دارد چون فلسفه سه گانه رنگ (روپوش، مکر و مستعار) راه به جایی نخواهد برد.

قیصر وجود رنگ را نکوهش نمی‌کند، اما آن را سبب گزینش و ترجیح برخی بر بعضی دیگر می‌شمارد. که به واسطه‌ی آن ما خوب و بد و زشت و زیبا را از هم جدا می‌کنیم. در واقع مقصودش این است که زیبایی خود به خود وجود ندارد و بستگی به دید و تعبیر و تفسیر ما دارد.

این ما هستیم که بر اساس مشاهده و نگاه خود، احساس درونی خویش را به بیرون نسبت می‌دهیم. باید در دیدن‌های خود، تجدیدنظر کنیم. آنگاه خواهیم دید که همه‌ی چیزهای متضاد عالم با هم انس و آشتی خواهند داشت.

او در شعر خود به جای چشم «چشمواره» می‌گوید یعنی چیزی شبیه چشم که بصیرت کافی ندارد و تنگ نظری و سطحی‌نگری و یژگی بارز آن است.
 کدام خاره سنگ بود / که تاب آبگینه دیدنش نبود؟
 کدام کرم پيله بود / که بال در هوای گل پریدنش نبود؟
 کدام خار و سبزه و گیاه زرد بود / که آفتاب گردان / نبود؟
 کل طبیعت یک پارچه زیبا و ارزشمند می‌شود چون گل آفتاب گردان.
 کدام شبنم و حباب / کدام سایه و سراب / که آفتاب سرمدی نبود؟ / کدام گل / گل محمدی نبود؟

(امین پور، ۱۳۸۷: ۵۳)

اگر نگاه ما غیر از این بود هر چیز به ظاهر ناچیز و تهی از حقیقت، به آفتاب حقیقت بدل می‌شد. و از هر گلی، شمیم فرح بخش گل محمدی به مشام می‌رسید. و در این سیر تعالی گرایانه، شبنم در مجاورت آفتاب بخار می‌شود، بالا می‌رود و به کمال می‌رسد اگرچه ذره‌ای ناچیز است. این ما هستیم که با تنگ نظری برخی چیزها را زشت می‌پنداریم که اگر با دیده‌ی مهر بنگریم چه بسا همه‌ی هستی زیبا و دلرباست.

این شعر یادآور کلام معروف و زیبای «آندره ژید» نویسنده‌ی بزرگ فرانسوی (۱۸۶۹-۱۹۵۱) است که در اثر مشهورش با عنوان «مائده‌های زمینی» گفته است: «ای کاش اهمیت (عظمت) در نگاه تو باشد نه در چیزی که به آن می‌نگری.» (ژید، ۱۳۹۴: ۲۵)

سهراب در صدای پای آب می‌گوید: من نمی‌دانم / که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کیوتر زیباست / و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست. / گل شبدر چه کم از لاله‌ی قرمز دارد / چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید / واژه‌ها را باید شست / واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد (سپهری، ۱۳۷۴: ۲۹۲) شعر قیصر هم شبیه یک آرزوست که اگر نگاه ما این

چنین پاک و زیبا بود همه‌ی طبیعت و همه‌ی مخلوقات عالم با شادی و آرامش می‌توانستند در کنار هم قرار بگیرند نه در مقابل هم. «البته اگر مشغله‌ی زندگی اجتماعی امروز مجال دهد، انسان و به ویژه انسان هنرمند می‌تواند تا حدودی در مقام نگرنده‌ی زیبایی‌های طبیعی نمایان شود و چیزها را زنده و شفاف و پرتوافکن ببیند. این گونه نظاره‌ی زیبایی و سادگی را بیشتر در کودکان و هنرمندان مشاهده می‌کنیم.» (دستغیب، ۱۳۸۵: ۷۰)

۴-۲. تولد دوباره

کسی که هویت واقعی خویش را از دست می‌دهد، همچون عقاب گرفتار در قفس است که راه پیش و پس ندارد. شاعر از «من» خویشتن می‌خواهد تا در این دنیای سرشار از مسخ شدگی؛ هویت خود را حفظ نماید.

تو ای من، ای عقاب بسته بالم اگر چه بر تو راه پیش و پس نیست
تو دست کم کمی شبیه خود باش در این جهان که هیچکس خودش نیست
(امین پور، ۱۳۸۷: ۷۶)

امین پور دوری انسان از معشوق ازلی و گرفتار آمدن او در این عالم خاکی را به زیبایی به تصویر می‌کشد. «هبوط در کویر» سقوط دائمی بشر در این جهان است؛ از نگاه او همه ما دارای دل‌های آبی و آفتابی بودیم و اکنون در حسرت روزهای بهشتی هستیم؛ «بهشتی که در آن دل‌ها همه آبی بود و بر اساس یک شیطنت (به قول امین پور) همه به زرد بودن دل محکوم شدیم و حالا در تلاشیم دوباره به دل‌های آبی بازگردیم.» (طاهری، ۱۳۸۶: ۱۷)

اول آبی بود این دل، آخر اما زرد شد آفتابی بود، ابری شد، سیاه و سرد شد
صاف بود و ساده و شفاف، عین آینه آه، این آینه کی غرق غبار و گرد شد؟
(امین پور، ۱۳۸۷: ۴۹)

بخش عمده‌ای از شعرهای امین پور تصویری است، اگرچه تصاویر ساده‌اند، اما پشت سرشان مفاهیمی عمیق ایستاده است و ساخت و پرداخت آن چنان شاعرانه است که مخاطب را در سرایش شعر با شاعر همراه می‌سازد و به اصطلاح همذات پنداری او را بر می‌انگیزد.

«ترانه‌ی آبی اسفند»

- آسمان را ... ! / ناگهان آبی است! / دوست داری زود برخیزی ... / (امین پور، ۱۳۸۷: ۱۰)

«رنگ آبی در ادبیات جدید رنگ آرامش و روحانیت و بی‌آلایشی است و آسمان آبی از آرایش ابر پاک است.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۹۳). این شعر نیمایی سرشار از نشاط و زندگی است و فرمی روایی و داستان گونه دارد. انگار که شاعر در گوشه‌ای نشسته و با شما حرف می‌زند؛ توصیف لحظه‌هایی است شاد و دوست داشتنی همراه با تصاویری زیبا و پر نقش و نگار.

- دوست داری / بی‌محابا مهربان باشی / تازه می‌فهمی / مهربان بودن چه آسان است / با تمام چیزها از سنگ تا انسان / دوست داری / راه رفتن زیر باران را ... / (امین پور، ۱۳۸۷: ۱۰)

حتی با سنگ سرد و بی‌جان هم می‌توان دوستی داشت، چرا که آن نیز برای هدفی مشخص آفریده شده است. البته می‌توان این وضعیت را به قبض و بسط عارفانه هم نسبت داد که در این حالت بسطی عارفانه به شاعر دست می‌دهد و او هر آنچه در اطراف خویش می‌بیند خوب و زیبا تصور می‌کند و این همان بهشت زمینی است که او خود را جزئی از این طبیعت زنده می‌بیند و از آن سرخوش و مست می‌شود.

رنگ «آبی» چهار بار در این شعر آمده است: ترانه‌ی آبی / رو به روی یک در آبی / نامه‌ای با پاکت آبی / و انار آبداری را / توی یک بشقاب آبی دانه کردن. / این نمی‌تواند بی‌ارتباط با پیامی باشد که از این رنگ استنباط می‌شود. رنگ آسمان است و دریا و رنگی آسمانی و معنوی که از آن عشق و مهربانی می‌تابد. اساساً او از این رنگ بهره می‌برد تا پیام و مفهوم کلی شعر را آسانتر به مخاطب خویش القا کند. شباهت این شعر با تصاویر شعر سهراب انکارناپذیر است. همان اشعاری که محمد حقوقی درباره‌ آن می‌نویسد: «در این شعرها دنیای دلخواه زمینی مکشوف و زلال شاعر را بی‌واسطه می‌توان احساس کرد؛ مهربانی، سیب، دوست داشتن، شقایق و... همه‌ی واژگان و مفاهیمی که در حقیقت آیه‌های زمینی شاعرند.» (حقوقی، ۱۳۷۲: ۲۰۵)

من می‌شنوم رنگ صدا را آبی آهنگِ ترانه‌ها را آبی
در موج بنفش عطر گل می‌بینم موسیقی لبخند خدا را آبی

(امین پور، ۱۳۸۷: ۸۳)

قیصر و همفکرانش با نگاهی ویژه به رباعی و دوبیتی و خلق مضامینی بدیع پنجره‌های جدیدی را گشودند. وی در رباعی به گونه‌ای ساده، صمیمی و به زبان روز سخن می‌گوید اما این چیزی از صلابت کلامش نمی‌کاهد و مخاطب آنچنان با او همراه و همداستان می‌شود که گویی از فرم و قالب شعر، غافل می‌شود. تصاویر آنقدر تازه و پرنقش و نگارند که ذهن خواننده را تسخیر می‌کند و گویی که او دیگر مجال اندیشیدن به چیز دیگری را پیدا نمی‌کند. «تصاویر شعر قیصر دور از ذهن نیستند بلکه شفاف، عینی و زود یابند. او بیان عینی را از نیما و بیان ذهنی را از سهراب به ارث برده است و در واقع توانسته با تلفیق اندیشه‌های این دو شاعر بزرگ به گونه‌ی دیگری از زبان و بیان شاعرانه دست پیدا کند.» (تقی آبادی، ۱۳۸۶: بی تا)

او در این شعر به وحدتی عارفانه می‌رسد و بدین سبب است که به شور و وجد می‌آید. و همه چیز را آبی می‌شنود و به واقع می‌بیند؛ رنگ آبی، رنگ آرامش و معنویت است و حکمت و دانایی؛ به زبان ساده‌تر رنگ مهربانی و عشق است. او رنگ صدا را می‌بیند و صدای رنگ را می‌شنود. تمام نواهایی که در هستی به گوش می‌رسد و همه‌ی آوازاها و نغمه‌های خوش به رنگ آبی است. واژه‌ی «آبی» هم رنگ می‌زند و هم موسیقی می‌نوازد و این یعنی کل طبیعت در اوج زیبایی و شادی و آرامش به سر می‌برد.

همه چیز زیبا و جذاب و دوست داشتنی است. و شاعر سراسر جهان را آمیخته به رنگ و آهنگ می‌بیند و نتیجه‌ی چنین وحدتی احساس عمیق محبت و عشق به کل هستی و تمام بشریت است. شعر امین پور چون تابلویی است، تابلویی به نام زندگی و آنچه در این تابلو رنگ حقیقت به خود می‌گیرد «عشق و محبت» است و رنگی که این نقش را می‌آفریند همانا رنگ «آبی» است.

۳. نتیجه گیری

طرز تفکر و بینش امین پور نوعی نگاه عارفانه است. از آنجایی که خداوند زیباست پس هر آنچه می‌آفریند مظهر عشق و زیبایی اوست. این ما هستیم که برخی را زشت و بعضی دیگر را زیبا تلقی می‌کنیم. دلیلش این است که نگاهمان تر و تازه و زایا نیست. باید در هر روز از نو متولد شویم و جهان را عاشقانه‌تر از دیروز ببینیم. همه‌ی ذرات عالم می‌توانند دارای معنویت، عشق، روح، عاطفه و احساس باشند آنچه که بین ما و آنها فاصله افکنده است و مانع دیدن حقیقت می‌شود تصورات و ذهنیتهای از پیش تعیین شده است که حجاب میان ماست و اگر از میان برداشته شود ما موسیقی دلنوازشان را با گوش جان خواهیم شنید.

امین پور با نظریه‌ی بنیادین سپهری «چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید» کاملاً همراه و همداستان است و اذعان دارد که اگر اشیاء را با دیدگاهی عاشقانه تفسیر کنیم یعنی آنها را زیبا دیده‌ایم. «قشنگ یعنی تعبیر عاشقانه‌ی اشکال». از نگاه قیصر هستی تماشاخانه‌ای است که رازهای نهفته‌ی بسیار دارد و سرشار از معرفت و منبع الهام برای بشر است. سایه‌ی امنی که می‌تواند از پریشانی و آشفتگی ما بکاهد و ما را از هیاهوی زندگی برهاند.

پس نباید تصور کرد که در عصر ماشین و صنعت بشر از درک و بینش عرفانی به کلی دور مانده است؛ نه اینگونه نیست بلکه او ثابت کرده است که هنوز هم می‌توان عارفانه زندگی کرد و عارفانه نگریست و با یافتن تکیه‌گاهی معنوی از زیباییهای این جهان بزرگ بهره برد.

منابع:

۱. امین پور، قیصر (۱۳۸۷)؛ گل‌ها همه آفتابگردانند، تهران: مروارید.
۲. ----- (۱۳۸۷)؛ دستور زبان عشق، تهران: مروارید.
۳. ----- (۱۳۸۶)؛ از «سروش نوجوان»ی‌ها رسم شقایق، سوگنامه‌ی قیصر امین‌پور، تهران: سروش، ص ۳۰۱-۳۰۲.
۴. امینی، اسماعیل (۱۳۸۶)؛ آینه‌ها همه آفتابگردانند، فصلنامه شعر، سال دهم، ش مسلسل ۳۰، ص ۵۲.
۵. تقوی، محمد (۱۳۸۱)؛ سرنوشت من سرودن است، نشریه سروش جوان، ش ۲۲.
۶. تقی آبادی، حمید (۱۳۸۶)؛ روزناگزیر: عینیت و ذهنیت در شعر قیصر امین پور، نشریه‌ی خراسان.
۷. حسینی، صالح (۱۳۷۳)؛ نیلوفر خاموش، تهران: نیلوفر.
۸. حقوقی، محمد (۱۳۷۲)؛ شعر زمان ما (۳، سهراب سپهری)، تهران: نگاه.
۹. دادبه، اصغر (۱۳۵۸)؛ کلیات فلسفه، دانشگاه ابوریحان بیرونی.
۱۰. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۵)؛ باغ سبز شعر، نقد و تحلیل اشعار سهراب سپهری، تهران: آمیتیس.
۱۱. درگاهی، زین‌العابدین (۱۳۸۷)؛ آزادی در سروده‌های قیصر امین‌پور، کتاب ماه ادبیات، ش ۳۳.
۱۲. ژید، آندره (۱۳۹۴)؛ مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه، ترجمه‌ی مهستی بحرینی، تهران: نیلوفر.
۱۳. سپهری، سهراب (۱۳۷۴)؛ هشت کتاب، تهران، کتابخانه طهوری.
۱۴. سنگری، محمدرضا (۱۳۸۶)؛ کاشف فروتن اندیشه و مضمون، فصلنامه شعر، سال دهم، ش مسلسل ۳۰، چاپ دوم، انتشارات سوره مهر، ص ۲۵.
۱۵. شمیسا، سیروس (۱۳۸۲)؛ نگاهی به سپهری، تهران: صدای معاصر.
۱۶. صالحی، جواد (۱۳۸۶)؛ آینه‌ها همه آفتابگردانند، فصلنامه‌ی شعر، سال دهم، شماره مسلسل ۳۰، ص ۳۸.
۱۷. طاهری، مهدی (۱۳۸۶)؛ عشق به روایت امین‌پور، روزنامه ایران، سال سیزدهم، شماره ۳۷۵۹، ص ۱۷.
۱۸. فتوحی، محمود (۱۳۷۳)؛ نگاهی در آینه‌های ناگهان، نشریه‌ی همشهری، ش ۵۰۵، ص ۱۰.
۱۹. کاخی، مرتضی (۱۳۸۶)؛ لحظه‌ی دیدار، رسم شقایق، سوگنامه‌ی قیصر امین‌پور، تهران: سروش.
۲۰. گرجی، مصطفی (۱۳۸۶)؛ مهمترین موتیف‌ها و ویژگی‌های ساختاری «دستور زبان عشق»، کتاب ماه ادبیات، ش ۸.
۲۱. موسوی گرماردی، علی (۱۳۸۶)؛ ایهام‌های ماهرانه، رسم شقایق، سوگنامه‌ی قیصر امین‌پور، تهران: سروش.